

## صومعه سرای فعالیت صنفی و راهبان آن

امیرمهدی بحری، امید کرباسی

واحد طبقه کارگر بیان کند که همانا سلول‌هایش مردان و زنان تیزخشمی هستند که برای رهایی پیکار می‌کنند.

**خرده‌بورژوازی، جامعه مدنی و لیبرالیسم**  
طبقه کارگر به عنوان عضوی از جامعه مدنی، سهم خود از تولید اجتماعی را به شکل مزد فردی دریافت می‌کند. اما تفاوت کمی قابل توجه در بهره‌گیری از ثروت جامعه که وسایل رفیع نیازهای اساسی را از آنان دریغ می‌کند کارگران را به مسیری می‌کشاند که با اتحادیابی در ساحت تولید به نقش‌شان در ساختن ثروت افسانه‌ای جامعه پی برده و به مثابه عضوی از پیکره‌ای واحد به نام طبقه از رسالت تاریخی خود در تحول مناسبات اجتماعی آگاه شوند. بورژوازی برای حفظ مناسبات موجود و بنیان‌های جامعه مدنی نیاز به ایدئولوژی‌هایی برای پنهان نمودن تضاد طبقاتی دارد، منظرگاه خرده‌بورژوازی می‌تواند این ایدئولوژی را بازتولید کند. افراد این طبقه منافع مشترک مادی برای اتحاد و سازماندهی نظام تولید اجتماعی ندارند بنابراین اگر طبقه کارگر، دولت را به مثابه دستگاه طبقه حاکمه برای حفظ استثمار هدف قرار می‌دهد، خرده‌بورژوازی دولت را مقصودی برای سازماندهی جامعه براساس تعلقات ایده‌آلیستی خود تلقی می‌کند. اعضای این طبقه لاجرم به

مسئله ابراز خوشحالی می‌کنیم که گویا دوباره آشتی میان دموکراسی‌خواهان دانشکده علوم اجتماعی برقرار شده و جناحی که پیشتر جوابیه‌های به رقیبش را با تشبیه آنان به «گوز» آغاز می‌کرد<sup>۱</sup> اکنون پس از بازگشت از لشکرکشی نه چندان افتخارآمیزش به پردیس مرکزی، به ضرورت احترام به دوستان هم‌دانشکده‌ای خود پی برده است. همچنین از نویسنده سپاسگزاریم که ما را از شمول احترام خویش خارج ساخت تا ما نیز با وجدان آسوده، همانگونه که بدان اعتقاد داریم به نقد ایشان پردازیم. عدم اعتقاد ما به این شیوه برخورد نه امری سلیقه‌ای بلکه در جهت مخالفت با نگاهی لیبرالی است که افراد را به صرف کنار گذاشتن غالباً محدود و موقت منافع فردی‌شان برای منافع جمعی، شایسته تمجید می‌داند اما به نظر ما هر شخصی تاجایی که در راستای منافع تاریخی طبقه کارگر عمل کند شایسته تقدیر و به محض آنکه بر خلاف این جهت مسیر بپیماید در خور انتقادی بی‌رحمانه است. با منطق لیبرالی این دوستان، تمامی اعضای جنبش‌های فاشیستی و جان برکفان گروه‌های تروریستی مانند داعش به دلیل گذشتن از منافع فردی خود شایسته احترام اند. تمام تلاش ما اینست که قلم‌مان تباهی جهان سرمایه‌داری را از منظرگاه پیکره

اختلافات و مرزبندی‌های جدی‌ای که در فعالیت صنفی دانشجویی پیش آمده است جناح‌های مختلف را به تبیین علل بحران و چنددستگی و نشان دادن پرتگاه‌های نظری و عملی در مسیر این فعالیت واداشته است. روش ما برای برخورد با این تحلیل‌ها مشخص کردن تناقضات درونی آن‌ها و مشخص نمودن بنیان مادی و طبقاتی‌شان است به گونه‌ای که نشان دهد کسانی که به خیال‌شان مرزهای سقوط را نشانه‌گذاری می‌کنند چه بسا خود به اعماق انحطاط و انحراف تعلق داشته و با چرخشی در زاویه دید نقاشی‌های کودکانه و فهم منظرگاه وارونه آنان می‌توان مرزهای مسیر صحیح فعالیت را دریافت. در متنی که اخیراً با عنوان «نه به بسیجی‌سازی و انجمنی‌سازی» از سوی خانم حسین‌زاده در نشریه ویرگول منتشر شده است تلاش می‌کنیم نشان دهیم مقولات و تحلیل‌های به کار رفته در این نوشته به منظر خرده‌بورژوازی<sup>۱</sup> تعلق دارد که در فعالیت خود، «از کنار تمام تصمیم‌گیری‌های حیاتی جامعه می‌گذرد و ناگزیر به تناوب -وهمیشه ناآگاهانه- در یکی از دو جبهه‌ی مبارزه طبقاتی پیکار می‌کند.»<sup>۲</sup>

پیش از آنکه به انتقادات این متن به مقاله «صدای پای ارتجاع در شوراهای صنفی سراسر کشور» پردازیم از این

۱. در اینجا لازم به صحنه گذاشتن بر جمله مورد علاقه در میان چپ‌های بورژوازی است که «میان موضع طبقاتی و پایگاه طبقاتی افراد فاصله‌ای هست» اگرچه این جمله باید با این تبصره تکمیل شود که «موضع‌گیری طبقاتی صادقانه افراد در گروهی خیانت به منافع طبقاتی پیشین‌شان است» که البته از نظر ما آن دسته از افراد مورد نقد با پایگاه طبقه کارگر که موضع بورژوازی اتخاذ کرده‌اند این خیانت را به شکل کاملی نشان داده‌اند.

۲. تاریخ و آگاهی طبقاتی، فصل آگاهی طبقاتی، جورج لوکاج

۳. جوابیه یاشار دارالشفا به حسام حسین‌زاده

مثابه اتم‌هایی منفرد و با مطالبات مرتبط با سبک زندگی فردی‌شان گرد قبله‌گاه دولت حلقه می‌زنند و جناح‌های مختلف بورژوازی مطابق با منافعشان در توازن قوای طبقاتی داخلی و آرایش جهانی، رنگ آمیزی این قبله و تعیین مولفه‌های فرهنگی آن را به گروه‌هایی از خرده‌بورژوازی واگذار می‌کنند. یکی از این ایدئولوژی‌ها که در شرایط سرکردگی بلوک غرب بر سرمایه‌داری جهانی ظهور کرد لیبرالیسم است. این ایدئولوژی تمام محدودیت‌هایی که جوامع سنتی بر گروه‌هایی مانند زنان، اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های قومی و دگرباشان جنسی اعمال می‌کردند را به چالش می‌کشد تا حریم مقدس سرمایه مصون نگه داشته شود. اگر ناسیونالیسم، کارگران را مجاب می‌کرد که چشم بر نابرابری فاحش در امکانات زیستی میان خود و سرمایه‌داران هم‌نژاد خود ببندند تا جامعه‌ای مبتنی بر زبان و نژاد واحد برسازند، لیبرالیسم کارگران را مجاب می‌کند که تیره‌روزی آن‌ها نه در استثمار و نابرابری در ابتدایی‌ترین حقوق زندگی بلکه در نداشتن حقوق شهروندی مانند حق پوشش اختیاری، حق داشتن عبادتگاه مذهبی و حق کاربرد زبان مادری در محیط‌های اجتماعی است. اینجاست که پرده‌ای بر تضاد بنیادین جامعه سرمایه‌داری یعنی همان زنجیر استثمار می‌افتد تا کارگران زن، درویش و عرب در کنار هم جنسان، هم‌کیشان و هم‌زبانان خود که صاحبان این زنجیراند قرار بگیرند. از نظر ما هرگونه نقد رادیکال طبقاتی باید در جهت برانداختن این پرده و افشای تضاد بنیادین جامعه سرمایه‌داری باشد. اما بگذارید ببینیم «نقد رادیکال» در نظرگاه خانم حسین‌زاده چه معنایی می‌دهد.

## نشاندن نزاع به جای گفت‌وگو: رادیکالیسم از نگاه چپ خرده بورژوازی

۴. تمام تاکیدات در نقل قول‌های متن پیش‌رو، از ماست.

که حتی خود این جریان نیز به آن آگاه نبوده است. در هر صورت هرساعت خرابی نیز دوبار در روز زمان را به درستی نشان می‌دهد.

برای فهم دومین کلیدواژه متن نویسنده به سراغ مصداق «مقاومت‌های نزاع‌آمیز» می‌رویم که «منطق اصلاحات، آن را برنتابیده» است. «گروه‌های لیبرال رادیکال‌تر دانشجویان [که] به سراغ عبور از اصلاحات رفتند». حال مفهوم رادیکالیسم را در نزد ایشان متوجه می‌شویم. دانشجویان طرفدار وحشیانه‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی که برای رسیدن به آرزوی‌شان در زمینه برقراری دموکراسی سکولار، از حمله احتمالی متجاوزترین ارتش تاریخ بشریت به ایران استقبال می‌کنند.<sup>۶</sup> البته نویسنده وفادارانه تاریخ این «رادیکالیسم» ارتجاعی را دنبال کرده و به خزان آن در چمن‌زار اصلاح طلبی می‌رسند: «مواجهه‌ی رادیکال برای احقاق حق، در قاموس اصلاح طلبی، به ویژه اصلاح طلبی معتدله‌ی پساہشتاد و هشت، نمی‌گنجد». پس باید اعتراضات سال ۸۸ علیه «دولت سیب‌زمینی» که توسط طبقه متوسط شیفته غرب و بانک جهانی انجام گرفت را مواجهه‌ای رادیکال برای احقاق حق به حساب آورد که گویی تنها مشککش این بود که به چانه زنی از بالا آلوده شده و به دموکراسی از پایین مورد علاقه نویسنده وفادار نمانده است.<sup>۷</sup> حال باید نهایت اختلاف جریان مورد حمایت حسین‌زاده‌ها (حسام و لیلا) در دانشکده علوم اجتماعی مشخص شده باشد: این که دموکراسی بورژوازی را باید از پایین به بالا نوشت یا از بالا به پایین.

عمیق‌تر شدن بحران سرمایه‌داری جهانی، خرده‌بورژوازی را در وضعیتی متناقض قرار می‌دهد. سست شدن پایه‌های دولت بورژوازی، از یک طرف این طبقه را برای حفظ مالکیت خردش از

در قسمتی از متن ایشان که به نقد حسام حسین‌زاده اختصاص دارد، منطق لیبرالی به «گفتگو» تقلیل داده می‌شود تا هسته این منطق که همان آشتی طبقاتی هست پنهان بماند. سپس متن نتیجه می‌گیرد که این خط مشی («گفتگو») به این نتیجه منطقی می‌رسد که «هرکس یا هرگروه که سرستیزه و نزاع درون این «ما» دارد دچار مشکلات شخصی یا روانی و نوعی عدم جامعه‌پذیری است»<sup>۸</sup> در انتها نتیجه‌ی منفی این منطق معرفی می‌شود: «رویارویی و مقاومت نزاع‌آمیز کسانی را که پیشاپیش در سازوکارهای سلطه حقیقتان پایمال شده است بر نمی‌تابد».

بگذارید اسم رمز آشتی طبقاتی یعنی «حق» آغاز کنیم. از ایشان می‌پرسیم: حق برای چه کسی؟ و برای چه چیزی؟ بیانیه شوراهای صنفی سراسر کشور پاسخ ما را می‌دهد. «ما همچنان مجدانه خواهان لغو کامل هر نوع تبعیض جنسیتی، قومیتی، مذهبی، ایدئولوژیک و طبقاتی هستیم» اجرای اعتراضی چپ‌های لیبرال نیز منطق بیانیه را به نمایش می‌گذارد. جایی که طبقه کارگر نه به مثابه سوژه رهایی تمدن انسانی (به واسطه نقش ویژه و تاریخی‌اش در مناسبات تولیدی) بلکه به مثابه سوژه‌ای قربانی و به شکلی هم‌ارز در کنار دیگر افرادی که حقوقشان پایمال شده است قرار می‌گیرد تا ثابت کند دفاع از حق تشکیل‌یابی زحمت‌کشان و اعتراضات معیشتی آنان نه ناشی از قرار داشتن این جریان در مسیر مبارزه طبقاتی بلکه ناشی از نگاهی ترحمی به طبقه کارگر است. همان ترحمی که به شکلی برابر نسبت به حق آزادی مذهبی در ارایش و حجاب اختیاری زنان<sup>۹</sup> تعلق می‌گیرد. بنابراین لحظاتی که این جریان کنار طبقه کارگر قرار می‌گیرد مانند همبستگی با اعتراضات هفته‌تپه یا اعتصاب معلمان را باید تقاطعی اتفاقی با مسیر مبارزه طبقاتی تلقی نمود

۵. لازم به ذکر است که محدودیت‌های فرهنگی برای اقشار مختلف مورد تایید ما نیست. اما مسئله اساسی بر سر این است که پیگیری هر مطالبه اجتماعی تنها زمانی مترقی تلقی می‌شود که با محک مبارزه طبقاتی و کمک به پیش‌برد آن مورد سنجه قرار بگیرد. البته چپ خرده بورژوازی در کش از آزادی‌های فرهنگی، درکی فردگرایانه و لذت‌جویانه است که خود را در پلاکارد (بدن من مال من است. نه سنت، نه مذهب، نه دولت) نشان می‌دهد.

۶. بیانیه بهار بغداد ۲۴ انجمن اسلامی عضو دفتر تحکیم وحدت

۷. برای فهم این اصطلاح غریب در جست‌وجوی اینترنتی تنها به نام جناب جلالی پور، استاد دانشکده علوم اجتماعی، رسیدیم که عقیده دارند «در عالم تئوری دو راه وجود دارد یکی راه پیگیری دموکراسی از پایین دیگری از بالا. راه دموکراسی از پایین یعنی اینکه از آنجا که حامیان حق ویژه در حکومت به طرفداران حکمرانی قانونی و دموکراتیک اجازه نمی‌دهند که فرمان ماشین حکومت و قانونگذاری را به دست بگیرند لذا راه وصول دموکراسی از پایین می‌گذرد بدین معنا که علاقه مندان به دموکراسی با بسیج جامعه مدنی و نهایتاً با بسیج مسالمت‌آمیز مردم، قدرت آزادی‌خواهان را به مخالفان حکمرانی قانونی تحمیل کنند و با تغییر قانون اساسی زمینه را برای انتخابات آزاد و حکمرانی قانونی و دموکراتیک فراهم کنند»

گزند بی‌نویان و گرسنگان به دامان دولت می‌اندازد و از طرف دیگر امکان بازسازماندهی ایدئالیستی دولت (به کمک همان گرسنگان به ستوه آمده) را برای گروه‌های متخاصم این طبقه محتمل‌تر می‌کند. هر دو جریان برآمده از این طبقه در عبادتگاه جامعه‌مدنی به سمت بورژوازی سجده کرده و به ندای آشتی طبقاتی لبیک گفته‌اند. چه آنان که از ترس از دست‌دادن خرده امتیازات زندگی کثیف مصرفی‌شان از هراس «سوریه‌ای شدن» تقاضای سرکوب کسانی را صادر می‌کنند که برای ابتدایی‌ترین حقوق زندگی‌شان فریاد می‌زنند و چه آنان که از فرط هیجان و آوانتوریسم، کشور را در «درگاه انقلاب» معرفی می‌کنند بدون اینکه نیروی سیاسی محقق‌کننده آن را معین کنند. اینان هر دو طبقه کارگر را تبدیل به پیاده‌نظام بورژوازی می‌کنند. چه آن لیبرال‌های «گفتگو» طلب که کارگران را به صف‌های طویل حسینییه ارشاد و بوقچی‌گری ستاد بنفش فرامی‌خوانند و چه آن لیبرال‌های «نزاع» طلب که بر عمل ارتجاعی فرقه‌هایی که بخشی از فرودستان را به پاسداران می‌کشاند تا مدافعان حرم مجذوب‌علی شاه شوند صحنه می‌گذارند.

## درک لیبرالی از اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی

طبقه حاکمه در نظام سرمایه‌داری در سه سطح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به سازماندهی می‌پردازد. در سطح سیاسی، نمایندگان این طبقه در دستگاه نظامی و قضایی از انعطاف کمتری برخوردار هستند تا بتوانند در حفظ منافع کلیت طبقه در برخورد با طبقات محکوم و رقبای خارجی قاطعانه عمل کنند. اما در سطح اجرایی و قانون‌گذاری ساختارهای انتخاب‌نماینده سیاسی باید از انعطاف بیشتری برخوردار باشد تا هم در سطح خارجی امکان ظهور ائتلاف‌های جدید و گشایش بازارهای نوین برای پاسخگویی به نیازهای انباشت فراهم باشد و هم کسب رضایت نسبی طبقات دیگر به واسطه ظهور ایدئولوژی‌های مورد اقبال گروه‌های اجتماعی مختلف کسب شود. این همان کارکردهای دوگانه دولت بورژوازی است که آنتونیو گرامشی آن را «هژمونی و زور» دسته‌بندی می‌کند. در این بستر در ۲۰ سال اخیر در ایران دو جناح، نماینده این انعطاف دستگاه اجرایی

و قانون‌گذاری بوده‌اند. جناح اصلاح‌طلب که افق ادغام در سرمایه بلوک غرب را به واسطه جذب سرمایه‌گذاری و تکنولوژی شرکت‌های چندملیتی به ویژه در صنایع خودرو و نفت در دستور کار قرار داده و به همین جهت سعی در جلب حمایت طبقه متوسط جدید شیفته لیبرالیسم را داشته است که سازمان‌های ایدئولوژیک آن را نهادهای روشنفکری، سازمان‌های مردم‌نهاد و انجمن‌های اسلامی دانشجویی تشکیل می‌دهند. در مقابل، جناح اصولگرا بازارهای مصرف کشورهای منطقه و روابط تجاری با کشورهای دارای تقابل با بلوک غرب را برای پاسخ به انباشت سرمایه مدنظر داشته و در سطح ایدئولوژیک با پایگاه خود در خرده‌بورژوازی سنتی، از نظر ایدئولوژیک ضامن خواسته‌های محافظه‌کارانه این اقشار در جامعه ایران بوده است. البته تمامی دولت‌ها فارغ از نوسانات بین‌المللی و ایدئولوژیک خود در زمینه چارچوب اجرای سیاست‌های نئولیبرالی از جمله خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی و کاهش خدمات آموزشی و درمانی رایگان اتفاق نظر کامل داشته‌اند. حال به تحلیل نویسنده متن درباره شکاف سیاسی در طبقه حاکمه می‌پردازیم.

«اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی یا به عبارت بهتر سوییچ‌های دولت‌مدار و نظامی یک سیاست کلان» به نظر می‌رسد که نویسنده مفهوم «هژمونی و زور» را که اساساً مرتبط با بخش‌های مختلف دستگاه سیاسی طبقه حاکمه است با شکاف سیاسی میان دو جریان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب اشتباه گرفته است. اما باید اول توضیح داد که این اشتباه از چه منظرگاهی ریشه می‌گیرد تا سپس مشخص شود که به چه نتایج سیاسی فاجعه‌باری می‌انجامد.

از منظرگاه طبقه کارگر، سرکوب از استبداد در کارخانه آغاز می‌شود و دموکراسی بورژوازی در دل خود دیکتاتوری بر طبقه کارگر را به همراه دارد. در زمان روی کار بودن هر دو جناح، در حالیکه بازرگانان و کارفرمایان از ده‌ها اتاق و سندیکا برای کسب منافع‌شان برخوردار بوده‌اند، امکان هرگونه تشکیل‌یابی مستقل از طبقه کارگر سلب شده است، چه در سطح سراسری و چه در سطح محیط کار. طبقه متوسط جدید به واسطه نیاز به

حضور مدیران میان‌رده در انحصارات اقتصادی، ابرشرکت‌ها، احزاب، بروکراسی دولتی، رسانه‌ها و انجمن‌های فرهنگی و ایدئولوژیک شکل گرفته است. این طبقه به واسطه نقش‌اش در انقیاد نیروی کار، تامین منافعش به برقراری نظم سرمایه‌گره خورده است و از نظر افق سیاسی و ایدئولوژیک منافع خود را در لیبرالیسم و کاهش تنش و تقابل با بلوک حاکم امپریالیسم جهانی می‌بیند. این طبقه به دلیل گره خوردن منافع و افق‌هایش با جریان اصلاحات، در زمان دست‌بالا داشتن این جریان در قوه مجریه و مقننه هم از امکانات نسبتاً بیشتری در زمینه آزادی‌های فردی مانند آزادی پوشش برخوردار بوده و هم در سطح انجمن‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود، امکان عمل بیشتر و نقش گسترده‌تری برعهده داشته است. نقشی که به ویژه در دوره ۸ ساله دولت اصولگرا کاهش یافت و سرکوب خود را در قامت مسائلی همچون گشت ارشاد، تعطیلی انجمن‌های اسلامی، توقیف نشریات اصلاح‌طلب و ... به طور عینی لمس می‌کرد. در اینجا صورت‌بندی نویسنده کاملاً از منظرگاه این طبقه بیان شده است. با نسبت دادن دولت‌مداری به اصلاح‌طلبان و جدا کردن نظامی‌گری و سرکوب از آنان، همان تلاش طبقه متوسط در پاک کردن دامان لیبرالیسم از لکه ننگ سرکوب طبقاتی را مشاهده می‌کنیم که البته تنها خاطر کارگران خاتون‌آباد در زمان خاتمی اصلاح‌طلب کافی است تا دستان لجن‌مال طیف‌های راست و چپ لیبرالیسم رو شود. اما این تحلیل در بزنگاه تاریخی سال ۸۸ به چه نتایجی می‌انجامد؟

## غسل تعمید جنبش ارتجاعی سبز در محراب

### لیبرالیسم

«به جای نقد و تحلیل طبقاتی جنبش سبز با نامیدن آن هم‌صدا با هسته‌ی سخت قدرت به عنوان «جنبش مخملین سبز» که بازیچه آمریکا برای سرنگونی‌طلبی بوده ... ، مملو از اصطلاحات و برچسب‌هایی است که بخشی از طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران برای تخطئه‌ی اعتراضات اجتماعی به کار می‌برد.»

تا جایی که ما به یاد داریم اصولگرایان در توصیف جنبش سبز از عبارت «فتنه»

استفاده می‌کنند اما رد توصیف جنبش مخملین درباره این جنبش از سوی نویسندگان نشان دهنده آن است که نگاه این جریان به مسئله امپریالیسم نیز مانند مسئله طبقه کارگر نگاهی اخلاقی است. یعنی اگر ایالات متحده اهدافش در کشورهای دیگر را از طریق جنگ‌افروزی دنبال کند عملی شنیع انجام داده اما اگر همان اهداف را از طریق «اعتراضات اجتماعی» یا همان «مواجهات نزاع‌آمیز برای احقاق حق» مورد علاقه نویسندگان پیش‌برد چشمان این جریان در برابر امپریالیسم کور می‌شود. لازم به ذکر نیست حقی که طبقه متوسط شیفته غرب برای آن، دست به نزاع زد همان حق اعتبار پاسپورت، حق حضور مک‌دونالد در ایران، حق همکاری با سرمایه‌های غربی و در یک کلام حق افزایش سهم خود از استثمار طبقه کارگر بود. «جنبش مخملی» نیز برجستگی نیست «که بخشی از طبقه حاکم ایران برای تخطئه اعتراضات اجتماعی بکار می‌برد» بلکه طرحی است شناخته شده که اتاق‌های فکر آمریکا برای «رژیم چنج بدون قهر نظامی» طراحی کرده و به کمک مزدورانشان در کشورهای صربستان، گرجستان، اوکراین و قرقیزستان آن را با موفقیت پیاده نمودند. اما به کار بردن عبارت «هسته سخت» هرچه بیشتر نمایان می‌کند که نویسندگان منظورش از متون کلاسیک، ترم‌های تئوریک‌های همین جنبش از جمله مصطفی تاجزاده<sup>۸</sup> است. اما حتی اگر خوشبینانه این واژگان را لغزش زبانی تلقی کنیم، با توجه به مفاهیم ساخته و پرداخته شده در متن، از منظر نویسندگان که خود را ظاهر مدافع منافع طبقات فرودست نیز می‌داند، موضع گیری صحیح در راستای منافع این طبقه در جریان روی داده‌های سال ۸۸ چیست؟ پاسخ روشن است: در نزاع میان دو جناح قدرت در سال ۸۸ باید جانب اصلاح‌طلبان و جنبش سبز را گرفت چرا که از نظر متن، اصلاح‌طلبان نهایتاً می‌خواهند با طرح

گفت‌وگو به تحمیل زحمت‌کشان پردازند که می‌توان مقابل آن دست به افشاکاری زد اما اصولگرایان‌اند که منطق‌شان «سرکوب و نظامی‌گری» بوده که «تا سرحد حذف فیزیکی هم پیش می‌رود.» شاید این تنها «شباهتی» است که نویسندگان با تحلیل خرده‌بورژوازی خویش به درستی میان مخالفان ضد سرمایه‌داری ضد امپریالیست و بسیجیان می‌بیند. اینکه اگر جوانان «پایبند به سنت» و «ضد فرهنگ غربی» بسیجی با سازماندهی بخشی از طبقه حاکمه، این «فتنه استکباری» را مهار نمی‌کردند، آنگاه اگر نیروی متشکل و مستقل طبقه‌ی کارگر به شکلی توأمان موجود می‌بود افتخار سرکوب این جنبش سرمایه‌دارانه-امپریالیستی را با قاطعیت بیشتری از آن خود نموده و چنان کار آن را یکسره می‌کرد که یک دهه بعد نتواند خیال به پرواز در آوردن نعش خود با بال‌های سرخ و بنفش را در سرپروراند. البته اگر نویسندگان سعی می‌کنند این شباهت اتفاقی را بنیان نقاشی کودکانه خود قرار داده و به شکل مفتضحانه‌ای آن را تممیم دهد اما در شناخت جریان‌های بورژوازی، در هر مکان و شکلی که باشد، استعدادی در خورتوجه دارد چنانکه در سراسر متن آن‌ها را با تمجیدات خود نشانه‌گذاری می‌کند. از نسبت دادن «احترام» به رقبای لیبرال‌ش در دانشکده علوم اجتماعی و قایل بودن «پرنسیپ» برای بسیج دانشجویی تا بزرگداشت زادروز گزارشگر ویژه شبکه من‌وتو در امور رفع حصر از قطب دروایش، مستقر در گلستان هفتم پاسداران.

اما نکته مهمی که از نام متن و سراسر آن هویداست، صحنه گذاشتن ناخواسته بر نقد ما نسبت به جریان فرصت‌طلب است یعنی محدود کردن مرزگذاری به جریان‌های سیاسی حاکم در کشور و اجتناب از مرزگذاری طبقاتی با بورژوازی. نویسندگان در تحلیل خود دو وجه عام دولت بورژوازی (هژمونی و زور) را با دو جناح سیاسی حاکم کنونی (اصلاح‌طلبان

و اصول‌گرایان) این‌همان می‌گیرد تا در ادامه مرزبندی فعالیت صنفی را به نمایندگان همین جناح‌ها در دانشگاه (انجمن و بسیج) محدود کند.<sup>۹</sup> این در حالی است که حتی اشاره‌ای به هسته انتقاد ما نسبت به این نگاه نشده است، نگاهی که در این متن هم به عنوان محور تحلیل تکرار می‌شود. در آن نوشته گفته بودیم که «اتفاقات دی‌ماه و خروج آمریکا از برجام نشانه‌ای واضح از افول دوگانه‌های اصلاح‌طلبی و اصولگرایی بود» و در نتیجه فراکسیون‌های مختلف بورژوازی به دنبال نمایندگان سیاسی جدید خواهند بود تا بتوانند کارکردهای دوگانه دولت سرمایه‌داری را که متزلزل شده است احیا کنند. تبلیغ ایدئولوژی‌های فاشیستی ایران‌شهری توسط برخی رسانه‌های داخلی و خروج ایدئولوژی‌های ارتجاعی و تجزیه‌طلبانه پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم تنها نمونه‌ای از جریان‌های سیاسی حاشیه‌ای هستند که برای کسب نقش رهبری دولت سرمایه‌داری، بر درگاه بورژوازی کلان و حاشیه‌ای چالپوسی می‌کنند. برای همین بود که اولویت نخست جنبش صنفی در مقطع کنونی از نظر ما این بود که «نباید به مرزبندی به جناح‌های حاکم کنونی اکتفا کرد و باید با تمام اقشار پیرامونی طبقه حاکمه و نیروهای سیاسی‌شان دست به جدال زد تا نیروی اعتراضی ما در جریان‌های نوین سرمایه‌داری منحل نشود.» نویسندگان اما با پافشاری بر همان منطق مورد نقد، مخاطراتی که از سوی ما در پیش‌برد این منطق یادآوری شده بود را «تئوری توطئه» تلقی می‌کنند.

### تفسیر فرصت‌طلبی در دایره لغات صداوسیما

نویسندگان در متن، نسبت «فرصت‌طلب» که از سوی ما به رهبری (Leadership) جریان صنفی لیبرالی اطلاق شده بود را «تحلیل مبتنی بر تئوری توطئه» خوانده و در چارچوب «همان نوع مواجهه‌ای که نمایندگان شورای کارگری هفت تپه را «رهبری فرصت‌طلب و بازیچه‌ی دشمنان»

۸. «اما همان‌طور که می‌دانید ۲۵ دسته مقامات داریم؛ دسته اول قدرت دارند اما مسئولیتی متوجه خود نمی‌بینند. دسته دوم مسئولیت دارند ولی اختیارات لازم را ندارند. بخش اول را می‌توان کانون و هسته سخت قدرت نامید»، تاجزاده، اصلاحات نیوز  
 ۹. برای همین است که متن در تبیین پدیده دولت اعتدالی ناتوان است و آن را «عصر درهم‌ریزی کامل منطق عمل‌گری جناح‌ها [نظامی‌گری و دولت‌مداری]» می‌داند. در حالیکه آنچه در عصر اعتدال اتفاق می‌افتد ایجاد قرارگاهی برای آشتی میان پروژه‌های رقیب است که بیان خود را در هم‌زمانی مذاکره با غرب و گسترش نفوذ منطقه‌ای پیدا می‌کند. وگرنه از نقطه نظر طبقه کارگر کوچک‌ترین تفاوتی میان این دولت و دولت‌های پیشین از نظر سرکوب وجود ندارد و تنها از نقطه نظر خرده‌بورژوازی است که ترکیب «تعامل بین‌المللی» و «سرکوب جامعه‌مدنی» امری نوین انگاشته می‌شود. همان چیزی که جباریان آن را «جان‌شینی دموکراتیزاسیون با نرمالیزاسیون» می‌نامند.

می‌داند» تفسیر می‌کند. برای مان عجیب بود نویسنده‌ای که در ابتدای متن خود ادعا می‌کند «گویا امروز بیش از همیشه نیاز داریم به کلاسیک ترین متون و بدیهی ترین تعاریف مراجعه ی مجددی داشته باشیم و از دل آنها بحث خود را پیش ببریم» آیا براستی با ترم کلاسیک «فرصت طلبی» (اپورتونیزم) آشنایی ندارد. ما به جای ایشان از خلال متون تئوریک توضیح این اصطلاح را برعهده می‌گیریم. «نظریه‌ی اپورتونیزم ... آگاهی طبقاتی پرولتاریا را تا سطح آگاهی روانی موجود کاهش می‌دهد و بدین ترتیب مسیر این آگاهی طبقاتی را که تاکنون به طور غریزی پیشرفت می‌کرد، به انحراف می‌کشاند.»<sup>۱۰</sup>

۱. **پیشروی غریزی آگاهی طبقاتی:** نویسنده‌ای که پیشتر در زمینه جنبش سبز و فتنه نامیدن آن از سوی صداوسیما نسبت به ادبیات رایج اصولگرایان اقدام به تجاهل می‌نمود، حال واژه «فرصت‌طلبی» را در متن ما کاملاً همسو با ادبیات صداوسیمایی تفسیر می‌کند. طبق این ادبیات، کارگران ذاتاً انسان‌هایی وفادار به نظم حاکم و تنها دارای مطالبات اقتصادی در چارچوب منافع بورژوازی هستند و هرگاه که مطالباتی خارج از این چارچوب مطرح کنند توسط عده‌ای فرصت‌طلب گول خورده و بازپچه آنان قرار گرفته‌اند. اما از منظرگاه ما غریزی معنای ناآگاهانه نمی‌دهد، مبارزه طبقه کارگر در سطح اقتصادی و بر سر افزایش مزد خود از تولید، به شکلی خودجوش و غریزی اتفاق می‌افتد و با ورود مبارزه به سطح سیاسی، کارگران می‌توانند افق مستقل طبقاتی خود را گشوده و رسالت خود در رهایی بشریت را به انجام برسانند و یا اینکه منافع خود را در چارچوب افق‌های طبقات دیگر گنجانده و از مسیر صحیح منحرف شوند. درباره مطالبات صنفی معیشتی در دانشگاه ما با همین نگاه بیان کردیم که «این جنبش در روزهای نخست تولدش مقاومت‌هایی موضعی و تدافعی در برابر پولی‌شدن بیشتر آموزش و کاهش کیفیت خدمات رفاهی و آموزشی تدارک دید که عمدتاً از سوی دانشجویان فرودست رهبری

می‌شد و به شکلی غریزی در مرزبندی با جناح‌های سیاسی حاکم یعنی اصلاح طلبان و اصولگرایان اقدام به برگزاری تجمعات اعتراضی و ورود به شورا‌های صنفی برای پیگیری مطالباتش نمود.» طبق نظر ما مطالباتی مانند مخالفت با کاهش سنوات و پولی‌شدن سرویس‌های دانشگاه از سوی دانشجویان فرودست به شکلی خودجوش سازماندهی می‌شود اما وقتی وارد سطح مبارزه سیاسی و خروج از لاک تدافعی مبارزه معیشتی می‌شویم، جریانی از دل این مبارزات برخاسته و این جریان را به انحراف می‌کشاند. پس «نهادسازی آگاهانه این جریان» که در «نهاد» شورا‌های صنفی سراسر کشور متبلور است از نظر ما «ناخودگاه و غریزی» نبوده است، آنگونه که نویسنده به ما نسبت می‌دهد. این «نهادسازی» و موضع‌گیری نسبت به جریانات سیاسی بیرون دانشگاه اتفاقاً همانطور که ایشان می‌گویند رهبری آگاهانه‌ای است که از سوی بخشی از بدنه جریان صنفی پذیرفته شده و منافع دانشجویان فرودست را در پیوند با افق جناح‌هایی از بورژوازی قرار داده است. برای روشن تر شدن این پیوند به ریشه فرصت‌طلبی رجوع می‌کنیم.

۲. **یکی انگاشتن آگاهی روانی بالفعل (موجود) پرولترها با آگاهی طبقاتی پرولتاریا:** در این زمینه می‌بینیم که در بیانیه، شورا‌های صنفی سراسر کشور با اعلام حمایت از «اعتراضات در تمام سپهرهای اجتماعی کشور» همسو با محتوای اجرای اعتراضی، به جنبش‌هایی فرقه‌گرا و ضدطبقاتی مانند جنبش دروایش، جنبش‌های ناسیونالیستی اقلیت‌های قومی و همچنین فمینیسم بورژوازی اعتبار بخشی می‌کند. این همان ریشه‌ای است که بدان اشاره شد. منطق بورژوازی انسان‌ها را از حیث جنسیت، قومیت و مذهبشان گزینش می‌کند تا جایگاه طبقاتی‌شان را پنهان کند و حقوق شهروندی آن‌ها را در زمینه‌های فرهنگی به جای حقوق ابتدایی زندگی‌شان قرار می‌دهد. اما جریان لیبرال به جای افشای این منطق که بنابه دلایلی در حال عروج است آن را به مثابه آگاهی روانی بالفعل

بخشی از طبقه کارگر به رسمیت می‌شناسد تا بتواند مشروعیت صوری خود را در رهبری بخش بزرگ‌تری از فرودستان کسب کند. در نمونه دیگر نیز این درک سطحی عام و مشهور که «دولت ایران ثروت ایرانیان را صرف جنگ‌افروزی در خاورمیانه می‌کند» را رد نکرده و نقش قدرت‌های منطقه‌ای و ابرقدرت‌ها را در جنگ‌افروزی در منطقه، هم‌ارز می‌گیرد. امری که نویسنده بیان آن از سوی ما را نوعی «تئوری توطئه» و «گرای امنیتی» تلقی می‌کند. البته ایشان باید خوشحال باشند که این گرا دادن‌ها نه از سوی اکانت‌های فیک توئیتری که از سوی نشریات شناسنامه‌داری مطرح می‌شوند که ایشان می‌توانند به طرح شکایت خود بپردازند. اما برای مشخص شدن ضرورت بدیهی تفاوت قائل شدن میان این دو عامل یادشده به ذکر مثالی می‌پردازیم. شخصی را تصور کنید که از دو طرف مورد حمله قرار گرفته است، از یک طرف گنده لات محله با پنجه بوکس می‌خواهد او را مطیع اوامر خود کند و از طرف دیگر یک جنایتکار بین‌المللی با مسلسل می‌خواهد تمام محله را با خاک یکسان کند. شخص فرضی ما در این میان مانند خر بوریدان، ندا سر می‌دهد که این‌ها هر دو جنایتکارند و من مبارزه با هر دو را در یک سطح دنبال خواهم کرد! آیا چنین حماقتی ممکن است رخ دهد؟ پاسخ آری است. در سطح جامعه، منزه‌طلبی خرده‌بورژوازی برای تحلیل مسائل خاورمیانه دولت‌های منطقه‌ای (مثلاً دولت اسد) و ابرقدرت‌های جهانی (مثلاً دولت آمریکا) را در جنگ‌افروزی در خاورمیانه هم‌ارز هم می‌داند. ناگفته پیداست که هم‌ارز دانستن آن لات محله و جنایتکار بین‌المللی در واقع قرار گرفتن در پروژۀ جنایتکار تا دندان مسلح جهت نابودی محله است به همین معناست که نویسنده ضرورت تمایز قائل‌شدن میان تاثیر دولت اسد و امپریالیسم آمریکا در جنگ‌افروزی در خاورمیانه را به دروغ «رد تأثیر «قدرت‌های منطقه‌ای» در وضعیت جاری خاورمیانه» از سوی ما معرفی می‌کند<sup>۱۱</sup> البته این اتهامات در جای

۱۰. تاریخ و آگاهی طبقاتی، فصل آگاهی طبقاتی، جورج لوکاچ

۱۱. این مسئله را در شماره ششم پایدیا و در مقاله «سوریه؛ عامل بدبختی یا آینه رهایی» تفصیلاً مورد بررسی قرار داده ایم.



دیگری نیز بیان می‌شود. نویسنده که در نقد هم‌دانشکده‌ای‌های محترم خود از ارجاعات طویل استفاده نموده‌اند در سراسر متن ما تنها از کوت‌هایی تک‌کلمه‌ای استفاده می‌کند تا با برداشتن کلماتی از متن ما تیله‌بازی راه انداخته و آن‌ها را در جهت دلخواه خود تفسیر کند. ایشان اما حال برای زدن آخرین ضربه گویا یک تیله کم آورده و آن را خود با جرزنی و زرنگی خاصی، یواشکی وارد بازی می‌کنند. «نویسنده‌ای که باخیال راحت سیستم سیاسی کنونی را ضدامپریالیستی می‌داند». اینبار حتی از کوت‌های یک کلمه‌ای هم خبری نیست. متاسفانه ناگزیریم که بازی کودکانه ایشان را برهم بزنیم و دو جمله از مقاله پیشین‌مان بیاوریم. «دو جناح اصلی طبقه حاکمه از دهه هفتاد... در سطح جهانی برای سازش خفت‌بار در نهادهای امپریالیستی تلاش کردند». «طبقه سرمایه‌دار ایران با خروج ثروت از کشور، زحمت‌کشان را در معرض آسیب بیشتری قرار داده و علاوه بر هزینه کلان ثروت‌اندوزی و رفاه خود، هزینه تحریم‌های امپریالیستی را نیز بر دوش آنان انداخته و با تضعیف ستون‌های اجتماع عملاً آب در آسیاب امپریالیسم می‌ریزد.»

## در دفاع از خودخواندگی شوراهای صنفی سراسر کشور: معیار مشروعیت چیست؟

نویسنده در ادامه متن خود با اشاره نقدی در مورد شوراهای صنفی سراسر کشور سوالی مطرح می‌کند. «اگر این اتحادیه مهر تایید قانون و قدرت را داشت، باز هم می‌توانستید آن را خود خوانده بخوانید؟» پاسخ ما باز هم قاطعانه این است: آری آن را خودخوانده می‌نامیدیم. ایشان اما در پرسش خود با زیرکی موردی را نادیده گرفته است. نقد مطرح شده نه صرف رسمیت توسط نهادهای بالادستی که چگونگی شکل یافتن و فرم فعالیت این شوراهای را هدف قرار داده است درحالی که نویسنده با حذف هسته نقد مطرح

شده تنها کاریکاتوری از آن را نگه داشته و پاسخ می‌دهد. گویی نویسنده متن خود نیز می‌داند که در مقابل این نقد پاسخی ندارد که سعی در گمراه کردن مخاطبان دارد. به این بهانه دوباره سعی می‌کنیم که نقد خود را صورت‌بندی کنیم. فعالیت صنفی در حوزه‌های مختلف بعد از برداشتن گام‌های اولیه با سوالی پیش روی خود مواجه می‌شود این که آیا امکان و ضرورت پیش‌روی و گسترش دارد یا فقط باید در محدوده‌ی محدود یک دانشگاه یا کارخانه بماند؟

پاسخ را اما می‌توان لابه‌لای صفحات تاریخ یافت. بعد از اعتراضات دانشجویان چند دانشگاه نسبت به مسئله‌ای چون سنوات و یا پولی شدن امکانات مختلف دانشگاه، مبارزات صنفی دانشجویی نیز با این پرسش مواجه می‌شوند و سعی می‌کنند صدای خود را به صورت دسته‌جمعی بلند کنند. در این میانه کانالی تلگرامی<sup>۱۲</sup> با نام «شورای صنفی دانشجویان کشور»<sup>۱۳</sup> تاسیس می‌شود و در پوستری، بعد از بیان اهمیت وجود شورای صنفی رسالت خود را این گونه بیان می‌کند:

«در این کانال با اخبار این پیگیری زمان‌بر و برنامه‌ریزی شده و همچنین طرح مشکلات صنفی مشترک دانشجویان کشوری با مشکلات حادی که مختص یک دانشگاه است با فعالان صنفی همراه می‌شویم.»

در این میانه اما مسئله‌ای مغفول می‌ماند و آن هم این پرسش مهم و بنیادین است که این کانال، گروه و متعلقات آن به چه عنوانی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نقد اصلی ما به این سازوکار بر یک محور اصلی استوار است و آن هم این است که این گونه فعالیت وجه گسترش یابنده‌ی سطحی را به تعمیق سنت فعالیت صنفی در دانشگاه‌ها ترجیح داده‌است و به جای اصل قرارداد فعالیت مشترک و اتحادهایی حول مسائل مشخص، دست به یک اتحاد دائمی اما صوری در یک «نهاد» به نام شورای صنفی سراسر کشور می‌زند که البته اعضای آن هیچ‌گونه تعهد

عملی به حداقل فعالیت مشخص و یا موضع‌گیری دقیق ندارند.

در این شرایط، فعالان مشروعیت خود را نه در فرآیند مبارزه و مشخص نمودن نسبت خود با طبقه کارگر که در هر چه بیشتر عمومیت یافتن صدای خود می‌یابند. به همین جهت و در راستای کسب مشروعیت خیالین خود تمامی تلاششان را در افزایش کمیت و گستره فعالیت می‌گذارند و نه تدقیق مواضع و در مواردی نیز به بیان گزاره‌های کلی برای همراه کردن جمع بیشتری اکتفا می‌کنند.

به همین دلیل است که شوراهای صنفی سراسر کشور مجبور است به آگاهی موجود و بالفعل سرمایه‌دارانه تن دهد تا بتواند خود را عمومی‌تر از آن چه که هست بکند، هرچند که در بیان سعی در تمایزگذاری داشته باشد، اما در این‌جا مسئله‌ی منطق فعالیت معیار ماست و در همین نقطه است که به دامن فرصت طلبی می‌افتد.

«فرصت‌طلبی یعنی این که منافع خاص و مبارزه برای تامین آن‌ها را نه ابزار آموزش برای نبرد نهایی، بلکه چیزی بدانیم که به خودی خود ارزشمند است.»<sup>۱۴</sup>

نمونه موارد یاد شده نحوه عملکرد دبیر شورای صنفی دانشگاه تهران است که هم می‌توان امضایش را پای بیانیه‌ی حامی شورایی‌سازی و سایر بیانیه‌های شوراهای صنفی دانشجویان کشور دید و هم کارهایش در انتخاباتی که با نواقص زیاد برگزار شد و در حقیقت منتهی به عدم تشکیل شوراهای قطع روند فعالیت صنفی در واحدهای مختلف شد.

گفتیم که سازوکار شورای صنفی سراسر کشور صرفاً یک چیز را فراروی خود گذاشته‌است و آن هم رشد صرفاً کمی فعالین است و نه دقیق‌تر شدن مرزبندی فعالیت صنفی در جهت پیش‌برد مبارزه طبقاتی.<sup>۱۵</sup> بیانیه‌هایشان نیز گواهی است بر مدعای ما. با هم قسمت‌هایی از آخرین بیانیه‌شان را بررسی می‌کنیم. در قسمتی از بیانیه نویسندگان آن خواسته‌ای را مطرح می‌کنند که مرور دوباره آن خالی

۱۲. دقت کنید که عبارت کانال تلگرامی را خود تاسیس‌کنندگان در تاریخ ۲۶ فوریه برگزیده اند.

۱۳. به تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۱۶

۱۴. تاریخ و آگاهی طبقاتی، فصل آگاهی طبقاتی، جورج لوکاچ

۱۵. به عنوان مثال بنگرید به باز نشر بیانیه‌ی انجمن‌های اسلامی در خرداد ۹۷

از لطف نیست.

«چرا که معتقدیم راه حل برون رفت از بحران‌های موجود کنونی، نه سرکوب مردم که بازگرداندن حق اداره و تصمیم‌گیری به مشارکت‌کنندگان و مولدان اصلی یک محیط است.»

ایده اصلی نویسندگان در این جمله آشکار می‌شود. این که محیطی که صبح به آن جا می‌روند و شب نیز از آن جا خارج می‌شوند را خودشان اداره کنند. به همین علت خواستار آن هستند که حق اداره و تصمیم‌گیری به «مشارکت‌کنندگان و مولدان اصلی یک محیط» برگردد. دقیقاً در همین جا که در نگاه اول خواسته‌ای دموکراتیک مطرح شده است باید درنگ کرد و سوال‌هایی در راستای شفاف شدن موضوع مطرح کرد. سوال‌های خود را چها دسته صورت‌بندی می‌کنیم.

۱- مقصود از واژه‌ی «مردم» چیست و مصداق آن در دانشگاه شامل چه کسانی می‌شوند؟

۲- «مشارکت‌کنندگان و مولدان اصلی یک محیط» کیستند و آن‌ها طبق چه معیاری گزینش می‌شوند؟

۳- «حق اداره و تصمیم‌گیری» چیست و مصداق آن در دانشگاه شامل چه چیزهایی می‌شود؟

۴- منظور از «محیط» چیست و دانشگاه با تشخیص چه ویژگی‌هایی به عنوان یک محیط در نظر گرفته می‌شود؟

نویسندگان در ادامه مقصود خود را از هر یک از این واژگان مشخص می‌کنند. آن جا که خود را «نماینده‌ی تمام دانشجویان» می‌دانند پاسخ اولین پرسش، زمانی که صحبت از «دانشجویان، کارمندان، کارگران و اساتید به میان می‌آید پاسخ دومین پرسش و هنگامی که «خواهان مداخله شوراهای دانشجویی در تصمیم‌گیری برای تخصیص بودجه‌های دانشگاه و مسائل دانشجویان» را مطرح می‌کنند پاسخ سومین پرسش را می‌دهند. البته نویسندگان از تعریف محیط و ویژگی‌هایش سر باز می‌زنند تا مشخص شدن موضع التقاطی‌شان به تعویق بیفتد.

نقد ما مشخص است. همچنان وارد نکردن سیاست طبقاتی و منافع آن در هنگام صحبت کردن از «مردم» و «تمام دانشجویان»، گویی این شوراها سنگ‌اندازی بخشی از همین دانشجویان

در قالب تشکل‌های دیگر در تشکیل خود را نمی‌بینند. همچنان منادی آشتی طبقاتی بودن چرا که بدون هیچ گونه معیار و مرزبندی خواهان مداخله توامان «دانشجویان، کارمندان، کارگران و اساتید» هستند. همان اساتیدی که مسئولیت اداره‌ی دانشگاه را در کنار کارمندان عالی‌رتبه در حال حاضر بر عهده دارند و در پیاده‌سازی سیاست‌های ریز و درشت نئولیبرالی آن دخیل‌اند و البته حضور ملغمه‌ای از طبقات مختلف در قالب دانشجو در آن. در این میان باید دوباره یادآور شویم که دانشگاه و کارکردهای آن، در پی سال‌ها حاکمیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه تکوین یافته است و تحول یک شبه آن بدون هدف قرار دادن منطق شیوه‌ی تولید ممکن نیست. پس چگونه می‌توان از این مداخله به عنوان گامی رو به جلو یاد کرد تا هنگامی که هنوز جای پای شوراهای صنفی در مقام نهادی که می‌تواند امکانی برای تامین منافع فرودستان در دانشگاه باشد، محکم نشده است و هرروز با مشکلی جدید روبه رو می‌شوند. «حق مداخله شوراهای در تخصیص بودجه» نیز حکایت از کژبینی دیگری دارد. تو گویی می‌توان اصلاح ساختار دانشگاه را از خود دانشگاه شروع کرد. کنش‌هایی از این دست تنها و تنها یک آموزش غلط را به همراه دارند و آن هم این ایده که در جایی چون دانشگاه که با ملغمه‌ای از طبقات و منافع متخاصم مواجه‌ایم، می‌توان با دموکراتیک اداره کردن و بحث جدل بر سر منافع به خواسته‌های خود رسید. نگاهی که امتدادش در سطح جامعه حاصلی جز جایگزینی همکاری طبقات به جای مبارزه طبقاتی در پی ندارد. همین نگاه خوش‌خیالانه است که می‌پندارد با اداره دموکراتیک هر بخش جامعه می‌توان جامعه‌ای دموکراتیک داشت. تو گویی جامعه متشکل از اجزای جدا افتاده‌ای است که پیروزی در هر یک ضامن پیروزی نهایی‌ست و نه سیاست طبقات آن و جنگ میان آن‌ها.

همین نگاه که در متن نویسنده و شوراهای کشوری جاری است باعث به محاق رفتن کنش طبقاتی و جایگزین شدن التقاطی است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت از آن صدایی جز آشتی طبقاتی بیرون نمی‌آید. البته تلاش ناموفق ایشان در آشتی دادن

مبارزه طبقاتی با آشتی طبقاتی به تناقضات آشکاری برمی‌خورد.

نویسنده در نقد جناحی که خود «انجمنی‌سازان فعالیت صنفی» می‌نامد به این نکته اشاره می‌کند که «اصولاً برای آن طبقه‌ی فرودستی که از ورود به دانشگاه حذف شده کدام فضا برای گفتگو وجود دارد؟ گفتگوی چه کسی با چه کسی؟» و در ادامه می‌افزایند «همین یک نکته‌ی ساده نمی‌تواند چشم ما را نسبت به این حقیقت باز نکند که هم‌پیمانان ما اتفاقاً پشت در دانشگاه مانده‌اند و به درون آن راه نیافته‌اند». خب پس تا اینجا می‌فهمیم که بخش اعظم کرسی‌های بسیاری از دانشگاه‌های کشور به واسطه سیاست‌های پولی‌سازی آموزش به دانشجویان متمولی تعلق گرفته که هم‌پیمان خانم حسین‌زاده و جریان موردحمایت ایشان (البته در خیال خودشان) نیستند. حال چگونه جنگ میان این «نیروها» یعنی هم‌پیمانان پشت در مانده (دانشجویان فرودست) و دیگران قرار است پیش‌برود. پاسخ ایشان عمق تناقض را برملا می‌کند. از طریق «یک نهاد که با سازوکارها و اساسنامه‌ی مشخص و دموکراتیک از پایین شکل گرفته!» چگونه نهادی که قرار است نماینده اکثریت دانشجویان فارغ از طبقه آنان باشد در شرایطی که به گفته ایشان این اکثریت دانشجویان از هم‌پیمانان خانم حسین‌زاده نیستند می‌تواند «جنگ میان قدرت‌ها» را به نفع هم‌پیمانان ایشان پیش ببرد؟! اینجاست که در دل سازوکارهای نهاد شوراهای صنفی سراسر کشور فرصت‌طلبی و آشتی طبقاتی ذاتی آن برملا می‌شود.

### کژبینی بحران: بیراهه استقلال دانشگاه و در دسر هایش

بالاخره بعد از چند هزار کلمه نویسنده ما افق خود را مشخص می‌کند و آن خواسته‌ای که بیان‌گر این افق هست را بیان می‌کند. عبارتی سه کلمه‌ای که در پی آن می‌توان ناگفته‌های گوناگونی را یافت: «استقلال اداره دانشگاه». در ابتدا باید این مورد را مد نظر قرار داد که هر کجا با واژه‌ی «استقلال» مواجه شدیم مانند برخوردارمان با واژه‌ی «آزادی» باید سوال‌هایی پرسید که مهم‌ترین‌شان «برای چه کسی» و «برای چه چیزی» است. در ادامه نیز باید دو چیز را از همدیگر جدا



نمود یکی محتوای خواست‌های ما و دیگری چگونگی دستیابی و حصول آن‌ها. چه بسیار خواست‌هایی به حق و مترقی که به علت مسیرهای ارتجاعی و وامانده‌ی خود باعث انحراف می‌شوند. علاوه بر این وارد کردن بستر اجتماعی و روابط دخیل در آن در زمان مشخص نیز بسیار ضروری است. چه بسا خواسته‌ای که در زمانی بسیار پیشرو باشد اما در زمان و مکان دیگر و با تغییر شرایط جزء ارتجاعی‌ترین خواسته‌ها. با این مقدمه‌ی کوتاه به بررسی خواسته‌ی «استقلال اداره‌ی دانشگاه» به عنوان مرکز ثقل نوشته‌ی حسین زاده در قسمت «جهت‌گیری و محتوا» و مسئله‌ی روز برخی فعالین می‌پردازیم.

«خواست مداخله‌ی دانشجویان در تصمیم‌گیری‌هایی در دانشگاه که حیات آن‌ها را متاثر می‌کند و استقلال اداره‌ی دانشگاه از نهادهای و قیّم‌آب، مقابله با برخورد امنیتی در دانشگاه. جریان صنفی مشخص دارای خط سیاسی فوق‌الذکر بوده است.»

جامعه‌ی سرمایه‌دارانه به مانند تمامی جوامع پیشین خود در لابه‌لای روابطی اجتماعی که بر سازنده‌ی آن هستند تعیین می‌یابند. یعنی صرف آگاه شدن به سازو کارهای مختلف این شیوه تولید و حرکت‌های جدا افتاده، چه در قالب اشخاص و یا گعده‌های بزرگ‌تر، نمی‌توان انتظار تغییر یا دگرگونی آن را داشت بلکه مسیر تغییر در ارائه‌ی کلّیتی ست که امکان پیوند مبارزات در ساحت‌های گوناگون اجتماعی را تحت منطقی واحد فراهم می‌آورد. در این جا مقصود ما از منطق واحد، به صراحت، منطقی طبقاتی است و از نگاه ما هر کدام از ساحت‌های گوناگون اجتماعی نقش خود را پس از تحویل مطالباتشان در راستای اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی می‌یابند. طبق همین دیدگاه است که نمی‌توانیم از نقش «دانشجو» بدون مشخص کردن مواضع نسبت به طبقات حرف بزیم و به همین علت است که ما مخالف استفاده از عبارت نابسنده و بی‌حد و مرز «تمام دانشجویان» هستیم چه بسا بی‌شمار دانشجویانی که در تشکلهای مختلف و حتی شوراهای صنفی فعالیت می‌کنند و نه تنها مواضع

طبقه‌ی کارگر را به پیش نمی‌برند که بازتولیدکنندگان ایدئولوژی بورژوازی و حافظان نظم آن‌اند.

دانشگاه نیز همچون یکی از عناصر تشکیل دهنده‌اش که در بالا ذکر کردیم، دچار چنین شرایطی است. دانشگاه به عنوان نهاد بازتولیدکننده‌ی ایدئولوژی بورژوازی و پایگاهی که نیروی متخصص برای قرارگیری در رده‌های بالای مدیریتی را تربیت می‌کند تحت وضعیتی دوگانه است. از یک سو مدیران، اساتید و بخشی از دانشجویان که سودای حضور در مراتب بالای مدیریتی را در سر می‌پرورانند در آن حضور دارند و از سویی دیگر دانشجویانی که خود را متحد با طبقه‌ی کارگر و ستم‌های وارد بر آن می‌بینند و توانایی بالقوه‌ی آن را دارند که با جداسازی خود از هم صنفی‌هایشان در کنار این طبقه قرار گیرند. دسته‌ی دوم روز به روز در حال کوچک‌تر شدن هستند چرا که تهاجم سیاست‌های نئولیبرالی امکان ورود آن‌ها را بیش از پیش به نفع طبقات مرفه و دارای ثروت سلب می‌کند. از طرفی تامین بودجه‌ی دانشگاه هم یا توسط دولت سرمایه و یا به صورت مستقیم توسط شرکت‌های خصوصی<sup>۱۶</sup> صورت می‌پذیرد. حال در این میانه خواسته‌ی استقلال دانشگاه چه جایگاهی دارد، آیا گامی رو به جلو در جهت بهبود شرایط مبارزه طبقاتی، یگانه معیار کنش‌های ما، بر می‌دارد؟

با شرایط تشریح شده فوق جواب ما مسلماً «خیر» است. این مطالبه در خوش‌بینانه‌ترین حالت ناشی از عدم درک صحیح نویسنده از شرایط جامعه است.

## چرا هر کسی به مسیر خودش نمی‌رود؟

بالاخره خانم حسین‌زاده از مصداق سرکوب و نظامی‌گری مورد ادعای خود پرده برمی‌دارد. گروهی از دانشجویان که «مسیرش را از اجراکنندگان نمایش جدا نمی‌کند تا هر که می‌خواهد به آنها ملحق شود و دو صدای متمایز (آنچنان که در واقعیت هست) شکل بگیرد». کسانی که در روز ۱۸ آذر شاهد گردهمایی دانشجویان بودند تصدیق می‌کنند که دو گروه دانشجویان در دو سمت مجزا ایستاده بوده و شعارهای خود را می‌دادند،

به گونه‌ای که ناظران عینی کاملاً متوجه تفاوت شعارهای دو گروه می‌شدند. کسانی که در آنجا حضور نداشتند هم می‌توانستند با مراجعه به کانال نهاد اولترا «دموکراتیک» (به گفته حسین‌زاده) شوراهای صنفی سراسر کشور، شاهد اجرای اعتراضی مورد ادعای ایشان باشند که بدون هیچ اخلاقی از سوی مخالفان برگزار شد و همچنین عکس‌های نما نزدیک پلاکاردهای جناح برگزارکننده اجرا را ببینند که در کنار تصویری سراسری از کل جمعیتی قرار گرفته که پلاکاردهای پرتعداد آن توسط نمایندگان «دموکراسی از پایین» دانشجویی سانسور شده و محتوایش قابل رویت نیست. اما پرسش این است که چرا دانشجویان مخالف در محل برگزاری اجرا ماندند و شعارهایشان را در مخالفت با آن سردادند؟ «اگر یک فعالیت صنفی دانشجویی در پروسه تاریخی خودش به یک نقطه نظر درست‌تری می‌رسد. آنگاه خود موضع حضور اکثریت فعالان در محل، حقانیتی میشود برای نقطه نظر ضدسرمایه‌دارانه. بدین معنا که اگر گروهی از دانشجویان خواستند یک روزی با جریان فعالیت صنفی دانشجویان فرودست پیش بروند و مرتباً مواضع صادقانه‌ای بگیرند چاره‌ای ندارند جز اینکه مواضع ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی اتخاذ کنند. درخواست حسین‌زاده دقیقاً مطلوب عناصر خرده بورژوازی است که آرزو میکنند بگویند: این‌ها یک سری تیپ‌های خاصی بودند، یک سری عناصر ضدسرمایه‌دار بودند، بعد هم جدا شدند رفتند و چپ‌های لیبرال ماندند و شعارهای مورد علاقه و منطبق بر سلیقه خود را دادند.»<sup>۱۷</sup> در ادامه نیز شاهد بودیم که بخش قابل توجه دانشجویان، که مخالف بیانیه کانال شوراهای صنفی سراسر کشور بودند با شعارهای جناح مقابل خود که در جهت منافع طبقه کارگر بود همراهی می‌کردند اما وقتی شبیه همان شعارها از سوی خودشان سر داده می‌شد جناح مقابل که حتی مخالفتی با این شعارها نداشت با فریاد، خواستار عدم همراهی باقی دانشجویان بود. این تلاش رقت‌بار نشان داد که گویی مسئله برای بعضی تنها درج امضای خود زیر این تجمع بود.

۱۶. به عنوان مثال بنگرید به مقاله‌ی دانشگاه سرمایه‌گذار مجید نیلی در هفته‌نامه تجارت فردا

۱۷. تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم

